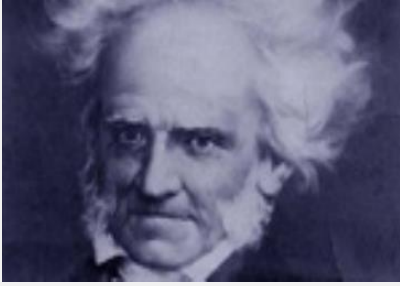


"آرتور شوپنهاور" فیلسوف معروف و بدبین آلمانی (1788م)



آرتور شوپنهاور فیلسوف معروف آلمانی در 22 فوریه 1788م در دانتزیک آلمان به دنیا آمد. او به خاطر مرگ زودهنگام پدر و بی‌توجهی مادر، دارای طبیعتی ناآرام، متزلزل و پر از سوءظن و عصبانی بود.

آرتور شوپنهاور فیلسوف معروف آلمانی در 22 فوریه 1788م در دانتزیک آلمان به دنیا آمد. او به خاطر مرگ زودهنگام پدر و بی‌توجهی مادر، دارای طبیعتی ناآرام، متزلزل و پر از سوءظن و عصبانی بود. شوپنهاور در جوانی با عقاید بودا آشنایی یافت و پس از تحقیق و تفکر زیاد، به آیین بودایی اعتقاد کامل پیدا کرد. وی از آن پس مدتی به تدریس روی آورد اما چون کارش نگرانی آن را رها کرد و در سال 1819م کتاب معروف خود به نام جهان به صورت اراده و اندیشه را، منتشر نمود. چون کتابش نیز مورد توجه مردم واقع نشد به سختی از مردم رنجیده خاطر شد و نسبت به اجتماع، بدبین گشت. از این رو، سی سال آخر عمر را به تنهایی در گوشه‌ای به سر برد و به تفکر پرداخت. شوپنهاور از گوشه انزواي خود، جهان را نظاره می‌کرد و نژاد بشر را توده‌ای از حیوانات نامطلوب می‌دید که محکوم به زندگی پُرسنیز و پررنج و بی‌امید هستند. او معتقد بود که حقیقت جهان، خواست و اراده است و شخص، آن گاه به وجود خود پی می‌برد که اراده بر انجام کاری کند. اصل در انسان اراده است و همه نیروها، انواعی از اراده هستند. او می‌گفت: بیایید در این باب نیندیشیم که چه داریم، بلکه بدان بیندیشیم که چه هستیم. بیایید به جای آنکه صندوق‌های خود را پر کنیم، فکر خویش را پرورش دهیم. از این بالاتر، بیایید اراده خود را برای غلبه و پیروزی بر دیگران فرو گذاریم. پیروزی را در درون خود بجوییم. چنین اراده‌ای به ما آرامشی می‌دهد که بالاتر از حد تصور است. آرامش کامل روح است. آن گاه فقط دانش و معرفت برای ما باقی می‌ماند و اراده زایل می‌شود. از سوی دیگر به عقیده شوپنهاور، اصل در زندگانی، رنج و گزند است و لذت و خوشی، همانا دفع آلم است. هر چه موجود جاندار در مرتبه حیات برتر باشد رنجش بیشتر می‌باشد، چون بیشتر حس می‌کند و آزار گذشته را بیشتر به یاد می‌آورد و رنج آینده را بهتر پیش‌بینی می‌کند. شوپنهاور اعلام می‌دارد که جنگ، اصل همه شرها در زندگی دردآلود ماست و در دنیای دیگر، درد و رنجی بزرگ‌تر از آن چه در این دنیا هست وجود ندارد. پس چاره نجات از این دوزخ جهانی این است که از جنگ و جدال باز ایستیم و زندگی خود را با اندیشه‌های فلسفی مورد تأمل قرار دهیم، چرا که چاره ما در ثروت نیست بلکه در حکمت است. شوپنهاور به عنوان فیلسوفی بدبین، زندگی را سراسر رنج و عذاب می‌داند و آن را به مرگی تشبیه می‌کند که دم‌به‌دم به تأخیر می‌افتد، سرانجام در حالی اجل می‌رسد که آدمی سودی از حیات خویش نبرده است. مذهب شوپنهاور، اصالت تصور و وحدت وجود بود و عقیده داشت که جهان و هرچه در او هست، عوارض و حوادث و نمایش است و آن چه ما درک می‌کنیم، مصنوع ذهن خودمان است. شوپنهاور نه به روح معتقد است نه به ماده، بلکه به جهان موجود علاقه دارد. وی علاوه بر آن که، فلسفه را امری ضروری می‌دانست، عقیده داشت که فلسفه نباید با جملات پیچیده آمیخته گردد. اندیشه‌ها و آثار شوپنهاور تا سال‌های متعدد، خواننده‌ای نداشت تا این‌که در اواخر عمر، اقبال مردم به وی افزایش یافت. آرتور شوپنهاور در تمام عمر، تنها زیست و در خانه‌اش را به روی همه بست. حوصله تحمل سروصدا را نداشت و بیشتر عمرش را در سکوت اندیشه‌هایش گذراند تا این که سرانجام در 23 سپتامبر 1860م در 72 سالگی درگذشت.